

# روایت قاتل

## از دو جنایت

گفت و گو با ۲ قاتل که در

جنایت‌های جداگانه مرتکب قتل شدند

این هفته در صفحه رودرو سراغ دو قاتل رفتیم که در جنایت‌های جداگانه مرتکب قتل شدند. دو قاتلی که از صحنه قتل فرار کردند اما در جریان تحقیقات پلیسی خیلی زود ردشان به دست آمد و دستگیر شدند. یکی از آنها به نام بهروز، فرزند خوانده‌اش را کشته و دومی زنی است که بعد از ارتباط با مرد غریبه نقشه قتل شوهرش را اجرا کرد. هر دو حالا پشیمان هستند اما سرنوشت آنها با تصمیم اولیای دم گره خورده و شاید این پشیمانی پایانی جز چوبه دار نداشته باشد. در ادامه صحبت‌های این دو متهم را می‌خوانید.

## توهم مواد مخدر از من قاتل ساخت

• به چه اتهامی دستگیر شدی؟

قتل فرزند خوانده‌ام.

• چند سال داشت؟

مادرش می‌گفت حدود پنج سال.

• اگر با حضور او در زندگی مشکل داشتی، چرا با مادرش ازدواج کردی؟

من مشکلی نداشتم. وقتی با مادرش آشنا شدم از همسرش جدا شده بود. از همان ابتدا شرط گذاشت که پسرش با ما زندگی می‌کند. من هم قبول کردم و ارتباط مان بد نبود.

• پس چرا او را کشتی؟

باور کنید قصدی برای این کار نداشتم. آن روز مواد کشیده بودم و حال و روز خوبی نداشتم. با همسرم درگیر شدم. پسرش گریه می‌کرد و این روی مخم بود. عصبانی شده بودم. به سمت پسر بچه رفتم اما او را به شکل حیوانی دیدم. صدایی به من می‌گفت او را بکش. من هم طبق دستور عمل کردم.

• چه کردی؟

بچه را روی زمین انداختم و گلویش را فشار دادم. بعد هم با آجر به سرش کوبیدم. اگر هوشیار نبودی چرا بعد از این که او را زخمی کردی، به بیمارستان رساندی؟ موقع حمله هوشیار نبودم. بعد از این که همسرم جیغ کشید، به خودم آمدم. بچه را سوار ماشین کرده و در نزدیکی یک بیمارستان رها کردم تا عابران او را ببینند و سریع به بیمارستان برسانند. می‌ترسیدم اگر خودم او را به بیمارستان ببرم، دستگیرم کنند.

• بعد کجا رفتی؟

چند ساعتی سرگردان دور شهر چرخیدم تا این که دیدم مقابل خروجی شهر هستم. به سمت زادگاهم حرکت کردم. چند روز آنجا مخفی شدم اما دیدم کسی سراغم نیامد. فکر کردم بچه زنده مانده و به همین دلیل از مخفیگاهم بیرون آمده و

• چند سال داری؟

۳۵ سال.

• چند سال است ازدواج کردی؟

حدود هفت سال.

• بچه هم داری؟

نه.

• چرا؟

همسرم معتاد بود و نمی‌خواستم آینده بچه‌ای را مثل خودم سیاه کنم.

• به خاطر همین اعتیاد او را کشتی؟

اولا من نکشتم و میثم او را کشت. دوما اعتیادش هم در طراحی نقشه قتلش بی‌تأثیر نبود. من در زندگی با یک باردچار و سوسه و لغزش شدم و همین باعث شکست در زندگی ام و سقوطم شد.

• چطور با میثم آشنا شدی؟

دوست شوهرم بود و گاهی برای مصرف مواد به خانه‌ام می‌آمد.

• به خاطر اعتیاد شوهرت به یک مرد معتاد

دیگر پناه بردی؟

این اواخر میثم اعتیادش را ترک کرده بود. همین باعث شد از او خوشم بیاید. من برای ترک اعتیاد شوهرم خیلی تلاش کردم، ولی هر دفعه به خاطر اراده سست همسرم با شکست روبه‌رو شدم. میثم اراده‌اش را به من ثابت کرد. برای ترک اعتیاد یک اراده قوی لازم است که میثم داشت.

• چرا از همسرت جدا نشدی؟

طلاق نمی‌داد. می‌گفت دوستم دارد اما این دوست داشتن مشکلی را حل نمی‌کرد.

• نقشه را چه کسی کشید؟

میثم. او می‌گفت باید شوهرم را حذف کنیم تا بتوانیم زندگی خوبی داشته باشیم.

• زندگی خوب با قتل یک نفر دیگر؟

آن موقع فکرم کار نمی‌کرد.

• چطور شوهرت را کشتید؟

من بیهوشش کردم و میثم به خانه‌مان آمد و او را در خواب خفه کرد.

• دچار عذاب وجدان نشدی؟

چند شب فقط کابوس می‌دیدم.

• به عاقبت کار فکر نکردی؟

میثم می‌گفت کسی متوجه ماجرا نمی‌شود. حتی بعد از قتل ارتباط مان را قطع کردیم اما ماجرا لو رفت.

• پلیس چطور متوجه شد؟

من برای این که همه چیز عادی باشد شکایت ناپدید شدن همسرم را مطرح کردم و بعد از کشف جسدش در حاشیه شهر، پلیس خیلی زود سراغ من آمد. ابتدا سعی کردم حقیقت را پنهان کنم اما دست‌شان پر بود از مدرک علیه من. مجبور بودم اعتراف کنم. بعد از اعتراف من، میثم هم دستگیر شد. او در بازجویی هادعا کرده من قاتل هستم. میثم یک آدم ترسو بود که به اشتباه به او تکیه کردم.

• و حالا پشیمانی؟

بعد از قتل پشیمان شدم و هرچه می‌گذرد پشیمانی‌ام بیشتر می‌شود. به خاطر یک هوس و سوسه، زندگی‌ام را خراب کردم. باور کنید الان که به گذشته نگاه می‌کنم، تحمل آن زندگی برایم راحت‌تر بود و اشتباه کردم.

گانگستر

# تشر

۲ | ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام‌جم

چهارشنبه ۳ اسفند ۱۴۰۱ | شماره ۱۰۰۸

## تبهکار باهوش

لباس اتوکشیده و شیک با کفش‌های ورنی براق، نقطه مشترک اغلب تبهکاران معروف جهان است که با روش‌های مختلف مثل قاچاق مواد مخدر و کلاهبرداری و گاهی جرایم خشن، توانستند ثروتی کلان برای خود دست و پا کنند و در رسانه‌ها به چهره‌ای شناخته شده تبدیل شوند. مهدی بلیغ که به آرسن لوپن ایران مشهور شده، یکی از باهوش‌ترین و زنده‌ترین و در عین حال جسورترین گانگسترهای ایرانی بود که در مورد دزدی‌ها و کلاهبرداری‌های عجیب و حساب شده او، روایت‌ها و داستان‌های بسیاری نقل می‌شود. مهدی بلیغ که حدود ۷۸ سال پیش در شهریار متولد شده بود، مردی بی‌سواد اما باهوش بود و به طرز عجیبی به زبان‌های عربی و انگلیسی تسلط داشت. این نابغه در کارش از ترفندهای بسیار زیرکانه و ابتکاری استفاده می‌کرد و خودش می‌گفت از انجام دزدی‌ها و کلاهبرداری‌های پیچیده و برنامه‌ریزی شده لذت می‌برد. در واقع شاید بیشتر این کارها را برای ارضای روحی و روانی خود انجام می‌داد.



مهدی که دیگر فکرهای بزرگ در سر داشت با دو تاجر عرب در تهران آشنا می‌شود و وقتی می‌فهمد آنها برای خرید یک هتل به تهران آمده‌اند فکری به سرش می‌زند، او در اقدامی که تاکنون نظیرش در هیچ کجای دنیا تکرار نشده است، ساختمان دادگستری را به این افراد می‌فروشد. مهدی عصر یک روز پاییزی با این دو نفر در مقابل کاخ قرار می‌گذارد و با توجه به سرما، کاخ خلوت و تردد به آن اندک بود. او ۲۰۰ دمیایی خریده و مقابل اتاق‌های ساختمان قرار داده و مدعی می‌شود در اتاق‌ها همان وجود دارد. وقتی دو مرد تاجر ساختمان را می‌پسندند، او ۵۰۰ هزار تومان می‌گیرد و می‌گوید ۱۰ روز بعد ساختمان را تحویل می‌دهد اما خریداران وقتی به آنجا می‌رسند، متوجه می‌شوند که ساختمان متعلق به دادگستری است و سرشان کلاه رفته است.

مهدی وقتی در سال ۳۷ به جرم قتل حبس ابد گرفت، به شدت به مواد مخدر اعتیاد پیدا کرد و در زندان به یک معتاد حرفه‌ای تبدیل شد. آرسن لوپن ایران در زندان هم دست از کلاهبرداری برنداشت و با ادعای این که در انبار زندان یک تلویزیون پیدا کرده است، تلویزیون داخل بند را به نگهبان زندان ۱۰۰ تومان فروخت.

مهدی توانست بالاخره از زندان آزاد شود اما در سال ۵۸ به جرم حمل و قاچاق ۵ کیلوگرم مواد مخدر دستگیر و به همراه سه متهم دیگر در ملأعام به دار آویخته شد تا پرونده یکی از حرفه‌ای‌ترین کلاهبرداران ایران بسته شود.